

بهترین زمان قرائت

خواندن این سوره در نماز صبح روز پنج‌شنبه و در این روز فضیلت دارد.

شان نزول

از نظر شیعه و اهل تسنن، سوره‌ی دهر در خصوص امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) و حضرت فاطمه زهرا (س) و امام حسن و امام حسین (علیهم‌السلام) نازل شده است.^۱ در این جا یک نمونه‌ی آن را از مدارک اهل سنت به طور خلاصه می‌آوریم:

«ابن عباس در این باره چنین گفته است: امام حسن (ع) و امام حسین (ع) بیمار شدند. رسول خدا (ص) با جمعی از مردم به عیادت آن‌ها رفتند. علی (ع) و فاطمه (س) و فضا، خادمه، نذر کردند که اگر حسنین (ع) از این بیماری بهبود یابند، سه روز را روزه بگیرند. آن دو بهبود یافتند، اما چیزی برای خوردن در اختیار نداشتند. امیرالمؤمنین (ع) سه صاع جو قرض کردند. حضرت فاطمه زهرا (س) آن‌ها را دستاس کردند و به تعداد افراد، پنج قرص نان فراهم کردند. این نان‌ها را در برابر خود نهادند تا افطار کنند.

ملک عظیم

تفسیر سوره‌ی دهر (۱)

دکتر سید محسن میرباقری



سائل بینوایی بر آن‌ها درآمد و عرض کرد: (السلام علیکم اهل بیت محمد). من بینوایی از بینوایان مسلمان هستم. مرا از غذای خود اطعام کنید که خدا شما را از موائد بهشتی سیر گرداند. آنان این بینوارا بر خویش ترجیح دادند و تمام قرص‌های نان را به او دادند و شب را درحالی که جز آب چیزی نچشیده بودند، به سر آوردند و بامداد آن را با روزه آغاز کردند.

آن‌گاه که شب فرارسید و برای افطار غذا را مقابل خود قرار دادند یتیمی بر آن‌ها وارد شد. بدون آن‌که از این نان‌ها چیزی تناول کنند، آن‌ها را در اختیار این یتیم قرار دادند. شب را گرسنه به سر آوردند، درحالی که فقط آب خورده بودند. به هنگام افطار در شب سوم، که نان را مقابل خود نهادند، اسیری بر آن‌ها وارد شد و همان کردند که دو شب پیش کردند، با سائل و یتیم. یعنی همه‌ی نان‌ها را به او دادند.

چون بامدادان روز چهارم فرارسید، امیرالمؤمنین (ع) دست حسنین را گرفت و به سوی رسول خدا روان شدند. وقتی حضرت آن‌ها را دید، درحالی که از شدت گرسنگی مانند جوجه‌های لرزیدند، فرمود: چه قدر بر من ناگوار و رنج‌آور است که شما را بدین سان بینم! سپس از جا برخاست و با آن‌ها به راه افتادند. دیدند فاطمه (س) در محراب، عبادت می‌کند. او نیز شکمش از گرسنگی آن‌چنان تهی گشته که به پشت چسبیده و از ناتوانی چشمان مبارکش فرو رفته بود. دیدن این منظره رسول خدا (ص) را متأثر ساخت. در چنین لحظاتی بود که جبریل فرود آمد و گفت: ای محمد! خداوند تو را درباره‌ی خاندانت تهنیت گفته. آن‌گاه جبریل سوره‌ی دهر را برای آن حضرت خواند [اسباب النزول، ص ۳۲، به نقل تفسیر از: مفاتیح الغیب امام فخر رازی، ج ۸، ص ۲۷۶، چاپ قدیم مربوط به تفسیر کبیر].

مکان نزول

این سوره را به خاطر شأن نزول آن، نوعاً مدنی دانسته‌اند، ولی نظر دیگری هم هست که این سوره در مکه نازل شده و

پیشاپیش، ماجرای نذر و اطعام را بیان فرموده است. به عبارت دیگر، این آیات در مورد واقعه‌ای است که بعد از نزول محقق می‌شود.^۲

تفسیر آیات

بسم الله الرحمن الرحيم : به نام خداوند بخشاینده‌ی بخشایشگر.

آیه‌ی اول

«هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً»: آیا نه این است که بر انسان برهه‌ای از روزگار گذشته است که چیزی ذکر شده نباشد.

لغت

دهر: مرور شب و روز، و به معنای زمان طولانی به کار می‌رود، چنان‌که کفار می‌گفتند: «و ما یهلکنا الا الدهر». حین: برهه از زمان، زمانی محدود

تفسیر

«هل» از ادات استفهام است، ولی مفسرین در این جا مقصود از آن را تقریر دانسته‌اند و به همین مناسبت، برخی آن را به معنای «قد» گرفته‌اند. بنابراین، آیه‌ی شریفه در مقام بیان این مطلب است که «بر انسان برهه‌ای از روزگار گذشته است که چیزی ذکر شده نبود»؛ هر چند این بیان در قالب سؤال باشد. و اما در مقصود این عبارت که در برهه‌ای از زمان انسان چیزی ذکر شده نبود، اقوالی مطرح شده است. برخی گفته‌اند که: انسان در نطفه قابل ذکر نبود و بعداً قابل ذکر شد. برخی دیگر گفته‌اند که در علم خدا قابل ذکر بود، ولی در علم خلق قابل ذکر نبود. بعضی آیه را به علما مربوط دانسته و چنین معنی کرده‌اند که علما قبل از فراگیری علم، قابل ذکر نبودند و سپس قابل ذکر شدند. در نظر دیگر، مذکور نبودن را، به هنگامی که مواد بدن انسان جزء عناصر خاک بوده، معنی کرده‌اند. در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) آمده است که: انسان



چیزی بود، ولی یاد شده نبود: «کان شیئا و لم یکن مذکوراً» [تفسیر المیزان، ج ۲۰: ۲۳۷، به نقل از مجمع البیان و عیاشی]. و هم چنین از امام صادق (ع) در حدیثی چنین نقل شده است: «فی الکافی با سنده عن مالک الجهنی عن ابی عبدالله علیه السلام فی الایه قال: کان مقدر غیر مذکور» [همان، به نقل از کافی و تفسیر برهان].

به نظر می‌رسد که این آیه باید در رابطه با آیه‌ی بعد مطرح شود، زیرا در آیه‌ی دوم، خلقت انسان در این دنیا مطرح شده است: یعنی دورانی که انسان در آن مذکور می‌شود. زیرا دنیا کلاس درس است و محل امتحان و ابتلای الهی و قرآن کریم، اصل تنظیم این دوران دنیا را فقط به جهت ابتلا می‌داند و فرموده است: «انا جعلنا ما علی الارض زینة لهن لنبلوهم ایهم احسن عملا و انا لجاعلون ما علیها صعیدا جزا» [کهف / ۷ و ۸]. یعنی ما محققاً آنچه را که روی زمین است، زینت آن قرار دادیم تا انسان را بیازماییم که کدام یک نیکو کردارتر خواهد بود و [زمانی هم که دوران امتحان به پایان برسد] ما خود تمام آنچه را روی زمین است، به صورت خاکی بی‌حاصل در خواهیم آورد. از این رو، هنگامی که انسان در زندگی دنیا خلق می‌شود، مذکور می‌گردد و در این کلاس برای او پرونده‌ی عمل تشکیل می‌شود، نام او در دیوان ممتحنین به ثبت و ضبط می‌آید. در عالم بالا در تدارک آموزش تقدیراتی صورت می‌گیرد و فرشتگانی نامزد می‌شوند تا از وی مراقبت به عمل آورند.^۳ فرشته و یا فرشتگان دیگری مأموریت ثبت اعمال او را می‌یابند^۴ و این مأموریت‌ها همه به نام وی انجام می‌شوند. پس نام انسان در مراحل و موارد بسیاری برده می‌شود و انسان مذکور می‌گردد. اما قبل از ورود به این دنیا و پوشیدن لباس حیات، انسان هر چند وجود داشته، ولی نامی از او در این نظام آموزشی به میان نمی‌آمده است.

آیه‌ی دوم

«انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتلیه فجعلناه سمیعاً بصیراً»: محققاً ما انسان را از نطفه‌ای آمیخته آفریدیم تا مورد آزمونش قرار دهیم، پس او را شنوا و بینا ساختیم.

لغت

امشاج: جمع مشیج یا مشیج به معنای آمیخته و مخلوط

تفسیر

مشیج بکذا: مخلوطش کرد.

منظور از امشاج بودن نطفه چیست؟ ممکن است منظور

این باشد که نطفه‌ی آدمی آمیخته شده است با عواملی از قبیل ژن‌ها که ابعاد و گرایشات متفاوتی را در انسان به ودیعت می‌گذارند و براساس آن، انسان در زندگی دنیا با دو دسته تمایلات و کشش‌های متضاد درونی مواجه می‌شود و این امشاج بودن، خود زمینه‌ی آزمایش و ابتلای او را فراهم می‌آورد: «انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتلیه».

کما این که مفسرین در کلمه‌ی «نبتلیه»، لام علت را در تقدیر گرفته و گفته‌اند: «ای لنبتلیه». روشن است که این دو گونه کشش در وجود انسان برای ابتلا و امتحان امری ضروری است، زیرا اگر آدمی تنها گرایشات منفی داشت، هرگز قدمی به سوی رستگاری بر نمی‌داشت. اگر هم یکسره در معرض گرایشات نورانی و ملکوتی قرار داشت، دیگر امتحان بی‌معنی بود. توضیح این که: عبودیت و بندگی پروردگار متعال بر دو گونه است:

یک نوع آن بندگی عمومی است که همه‌ی موجودات زمینی و آسمانی دارند، به این صورت که همه‌ی اشیا او را تسبیح می‌کنند،^۵ و تمامی جنبندگان در زمین و آسمان بر آستانش سر بر سجده می‌سایند^۶، و جمله فرشتگان؛ اعم از آن‌ها که در آسمان‌اند و یا در زمین، یا آن‌ها که صف‌آرایی کرده و در مسیر آسمان و زمین نزول و صعود می‌کنند، همگان به تسبیح او مشغول‌اند و نماز و نیایش به درگاهش را به‌خوبی می‌دانند.^۷

نوع دوم آن، بندگی و عبودیت انسان است در این زندگی دنیا که یک زندگی آزمایشی و توأم با ابتلائات گوناگون است. بین عبودیت انسان با سایر موجودات تفاوت روشنی است. اشیا در تسبیح و بندگی خدای سبحان رنجی را تحمل نمی‌کنند و مشکلی ندارند. حتی فرشتگان الهی، چون بعد مخالفی در وجودشان نیست، در مسیر بندگی رنج مخالفت با نفس و نهی آن را از هوی ندارند چون هوایی در مقابل مسیر بندگی ندارند، به همین دلیل دارای عصمت‌اند.^۸ اما انسان چنین نیست. انسان به‌خاطر دو بعدی بودن برای پیمودن مسیر بندگی باید بعد حیوانی خویش را در کنترل گیرد و با صفات منفی مقابله کند. این به‌سادگی میسر نخواهد بود.

از همین رو، انسان در این کلاس دنیا و زندگی آزمایشی، همواره بر سر دوراهی قرار می‌گیرد و اگر بخواهد در درگاه ربوبی بندگی کند، باید از نفس و هواهای آن فاصله گیرد. قرآن کریم رمز فلاح و رستگاری بشر را چنین بیان می‌فرماید: «وامان خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی» [نازعات / ۴۰ و ۴۱]. و از همین جا به‌خوبی این نتیجه عاید می‌شود که نوع بندگی

انسان به مراتب از بندگی دیگر موجودات و حتی فرشتگان برتر است. هم چنین، ارزش و اهمیت این کلاس و آزمایش روشن می‌گردد. زیرا، در این دوران است که انسان با برگزیدن رضوان الهی بر هوای نفسانی، راه قرب او را می‌پوید و به مدارج عالی می‌رسد (البته می‌تواند که چنین باشد) و از این روست که مولای متقیان، امیر مؤمنان، علی (علیه السلام) فرموده‌اند: «الدنيا... و متجر اولیا الله» [نهج البلاغه].

نتیجه این که منظور از امشاج بودن نطفه، دارا بودن زمینه‌ی گرایش‌های متفاوت است و علت این گونه خلقت انسان، آزمایش و ابتلای اوست. قرآن کریم در آیات متعددی وجود جهات مثبت و گرایش‌های خیر را در انسان متذکر می‌شود و در آیاتی دیگر، زمینه‌های منفی را در او گوشزد می‌کند. جالب این است که نسبت به بهره‌وری از جهات مثبت، مکرراً تذکر می‌دهد و در رابطه با صفات منفی از قبیل حسد، حرص، کفور بودن، و... وی را بر حذر می‌دارد و بر مقابله با آن‌ها ترغیب می‌کند. برای مثال در جهت مثبت، در مواردی قرآن کریم انسان را دارای فطرت توحیدی معرفی می‌کند [اعراف/ ۷۳، روم/ ۳۰] و چند آیه‌ی دیگر^{۱۰}. و در آیاتی دیگر، از او می‌خواهد که این پیوند و پیمان فطری را با مقام ربوبی پاس دارد^{۱۱} و یا او را دارای نفس لوامه می‌داند^{۱۲}. در جایی نیز از او می‌خواهد که به تزکیه و رشد نفس بپردازد^{۱۳} و در جهات منفی، اگر قرآن انسان را کفور و ناسپاس معرفی می‌کند^{۱۴}، او را از ناسپاسی بر حذر می‌دارد^{۱۵}. و اگر انسان را بخیل می‌داند^{۱۶}، و او را بر مبارزه با این حالت توانا شناخته و خودداری نفس را از بخل و مال دوستی، از رمزهای فلاح او معرفی می‌کند. و...^{۱۷}

از این رو، وظیفه‌ی انسان در این دار ابتلا و امتحان، تقویت جهات مثبت و کنترل نمودن جهات منفی نفسانی است: «فجعلناه سمیعاً بصیراً»: او را شنوا و بینا قرار دادیم.

شنوا و بینا بودن انسان به معنای دارا بودن ابزار ادراک و جهت‌گیری اوست. به این معنی که آدمی برای شناخت عالم خارج و به‌ظهور رساندن اراده‌ی خویش، به ابزاری برای درک و برای عمل نیاز دارد و خداوند این امکان را برای انسان به وجود آورده است. بدیهی است که خواست الهی رشد و فلاح افراد بشر است، ولی از طریق اختیار و گزینش خود آن‌ها. به آیات زیر در این رابطه توجه فرمایید:

نحل/ ۷۸: «و جعل لكم السمع و الابصار و الافئدة لعلکم تشكرون.»

مؤمنون/ ۷۸: «و هو الذی انشا لكم السمع و الابصار و الافئدة قليلاً ما تشكرون.»

سجده/ ۹: «و جعل لكم السمع و الابصار و الافئدة قليلاً ما تشكرون.»

ملک/ ۲۳: «و جعل لكم السمع و الابصار و الافئدة قليلاً ما تشكرون.»

قرآن کریم در جایی دیگر همین سه عامل را در تصمیم‌گیری‌های انسان مورد سؤال می‌داند: «و لا تفف مالمیس لك به علم ان السمع و الابصار و الفواد كل اولئك كان عنه مسئولا» [اسراء/ ۳۶].

از این آیات اهمیت این سه عامل در رستگاری انسان مشخص می‌شود. توجه به آیات فوق روشن می‌سازد که چشم و گوش و دل را خداوند برای ادای شکر و پیمودن راه رستگاری در انسان قرار داده است (لعلکم تشكرون)، ولی افراد بشر فقط اندکی در این راه آن‌ها را به کار می‌گیرند.

وظیفه‌ی انسان در این دار ابتلا و امتحان،

تقویت جهات مثبت

و کنترل نمودن جهات منفی

نفسانی است

آیه‌ی سوم

«انا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً»: ما انسان را به راه (و رسم رسیدن به فلاح) هدایت نمودیم.

تفسیر

هدایت الهی را بر دو گونه تقسیم نموده‌اند: تکوینی و تشریحی.

هر کدام از این هدایت‌ها نیز بر دو نوع است: عام و خاص. هدایت تکوینی عام برای انسان، همان فطرت توحیدی و جهات مثبت نفسانی است که در همه‌ی افراد بشر (با شدت و ضعف) قرار داده شده است و به صورت گرایشی به سوی ذات اقدس الهی و روح حق‌گرای انسان بروز و ظهور می‌کند.

هدایت تشریحی عام الهی همان شریعت‌های آسمانی است که توسط پنج پیامبر عظیم‌الشأن بر عالم بشریت عرضه شده^{۱۸} و همگان را بدان دعوت نموده‌اند.^{۱۹}

تا این مرحله از این هدایت، هدایت عام و فراگیر است و کسی و یا گروهی بدان اختصاص نیافته است. افراد بشر در مقابل این هدیه‌ی عظیم الهی سه‌گونه برخورد می‌کنند: دسته‌ای

تفسیر

منظور از «ابرار»، نیکوکارانی است که در زمره‌ی شاکرین قرار دارند، نه این که شاکرین منحصرأدر ابرار باشند. قرآن کریم ابرار را بدین گونه توصیف می‌فرماید: «...ولکن البر من آمن بالله و الیوم الآخر و الملائکه و الكتاب و النبیین و اتی المال علی حبه ذوی القربی و البیتامی و المساکین و ابن السبیل و السائلین و فی الرقاب و اقام الصلوه و اتی الزکوه و الموفون بعهدهم اذا عاهدوا و الصابرین فی الباساء و الضراء و حین الباس اولئک الذین صدقوا و اولئک هم المتقون» [بقره / ۱۷۷].
و یا می‌فرماید: «و لکن البر من اتقی» [بقره / ۱۸۹].
و نیز فرموده است: «لن تنالوا البر حتی تنفقوا ممّا تحبون» [آل عمران / ۱۹۲].

از آیات فوق مشخصات صاحب بر (ویژگی‌های ابرار) چنین به دست می‌آید:

۱. ایمان به خدای سبحان، قیامت، ملائکه، کتاب و پیامبران؛
۲. انفاق نمودن مالی را که دوست می‌دارد، به یتیمان، مساکین و...؛
۳. اقامه‌ی صلاة؛
۴. ایتای زکاة که حالت خاصی از انفاق نمودن است؛
۵. وفای به عهد؛

۶. صبر در جهاد و سختی و مشکلات زندگی؛
۷. تقوا پیشه کردن؛
۸. انفاق مالی را که دوست می‌دارد (تکرار شماره‌ی ۲).
حال اگر به آیات سوره‌ی بلد توجه کنیم، در آن جا مشخصات اصحاب یمین یا میمنه را چنین می‌یابیم:

۱. آزاد کردن برده؛
۲. ضیافت و اطعام در روز قحطی به یتیمی خویشاوند و یا مسکینی خاک‌نشین؛
۳. ایمان؛
۴. قرار گرفتن در زمره‌ی کسانی که یکدیگر را، هم به صبر و استقامت توصیه می‌کنند، و هم به مهر و محبت.^{۱۸}

قابل توجه است که اگر تطبیقی بین دو دسته آیات فوق صورت گیرد، مشخص می‌شود که ابرار همان اصحاب یمین یا اصحاب میمنه هستند، نه مقربین. به ویژه که در آیات زیر، قرآن کریم مقربین را شاهد و ناظر بر سرنوشت ابرار می‌داند: «کالآن کتاب الابرار لفی علیین و ما ادرک ما علیون کتاب مرقوم یشهده المقربون» [مطففین / ۲۱-۱۸]: محققاً پرونده‌ی نیک مردان در علیین بهشت است. و چه دانی که علیون کدام است؟ پرونده‌ی ابرار طوماری است رقم خورده. مقربان شاهد آن طومارند....

حال این مطلب با توجه به دسته‌بندی افراد بشر در سوره‌ی واقعه چهره‌ای دیگر می‌یابد. در این سوره در مورد قیامت آمده است: «و کنتم ازواجاً ثلاثه فاصحاب المیمنه، ما اصحاب المیمنه، و اصحاب المشثمه، ما اصحاب المشثمه، و السابقون السابقون، اولئک المقربون» [واقعه / ۱۱-۷].

نکته‌ی سؤال برانگیز این است که با توجه به شأن نزول سوره‌ی دهر که در مورد اهل بیت رسول اکرم (ص) است و آن‌ها سرآمد مقربون درگاه الهی هستند، چرا در این سوره تعبیر «ابرار» به کار رفته است و حال آن که ابرار فاصله‌ی زیادی با مقربون دارند. به عبارت دیگر، توصیفات این سوره باید در مورد مقربون آمده باشد نه ابرار.

پاسخ این سؤال با دقت نظر ویژه‌ای در آیات مربوطه روشن می‌شود: در این سوره هم، قرآن کریم صحبت از سه دسته را به میان آورده است و در حقیقت شاکرین را به دو دسته تقسیم کرده است؛ ولی به گونه‌ای تلویحی به صورت زیر:

الف) در آیه‌ی چهارم، درباره‌ی کفار سخن گفته است: «انا اعتدنا للکافرین سلاسل و اغلالاً و سعیراً.»

ب) در آیه‌ی پنجم، درباره‌ی ابرار مطلبی را بیان فرموده است: «ان الابرار یشربون من کاس کان مزاجها کافوراً.»

ج) در آیه‌ی ششم، دسته‌ی سوم را با تعبیر بسیار لطیفی، یعنی با تعبیر «عبادالله» مطرح می‌فرماید.

یعنی در حقیقت یک آیه در مورد «کفار» آمده است و یک آیه هم در مورد ابرار و آیات بعدی تا اواخر سوره در مورد «عبادالله» مطرح شده است و البته حق هم همین است؛ زیرا سوره در شأن آن‌ها نازل گشته است. و تعبیر «عبادالله» برای اهل بیت رسول اکرم (ص) به کار رفته که تعبیری بسیار جالب است. یعنی تعبیری لطیف تر از مقربین برای آن‌ها آمده است. برای روشن شدن مطلب به توضیح آیه‌ی ششم می‌پردازیم.

آیه‌ی ششم

«عیناً یشرب بها عبادالله یفجرونها تفجیراً»: (کافور) چشمه‌ای است که بندگان خدا از آن می‌آشامند و آن را می‌شکافند (و از آن انشعابات پدید می‌آورند).

لغت

یفجرون: از ریشه‌ی فجر به معنای شکافتن است؛ خواه شکافتن زمین یا چیزی دیگر. نور صبح چون سیاهی شب را می‌شکافد، بدان فجر گویند. و فاسق را از آن جهت فاجر می‌گویند که پرده‌ی عفاف و تقوا را می‌درد.



در آیه ی فوق، کلمه ی «عیناً» بدل است از کافور و به همین خاطر منصوب شده است. یعنی کافور عبارت است از چشمه ای که بندگان خدا از آن می آشامند. بنابراین معنای دو آیه ی پنجم و ششم چنین می شود: ابرار از جامی می نوشند که مقداری کافور با آن آمیخته شده و طعم کافور گرفته است.

سپس جواب یک سؤال مقدر داده می شود؛ این سؤال که: کافور چیست؟ پاسخ چنین است: کافور چشمه ای است که اصل آن در اختیار «عبادالله» است. از آن می آشامند، آن را منشعب می سازند و یا با فرو بردن جام آن را جوشان و خروشان می کنند. عبادالله در کنار چشمه ی کافور قرار دارند، از آن می آشامند و هر که را بخواهند، از آن منتعم می گردانند. ابرار (اصحاب یمین) هم از این چشمه ی خوشگوار بی بهره نیستند و جامشان با آمیخته ای از آن معطر می شود.

با این حساب، تعبیر ابرار برای اهل بیت رسول اکرم (ص) به کار نرفته است، بلکه آن ها عبادالله هستند که آیات بعد در توصیف آنان است. شبیه این مطلب در سوره ی مطففین آمده است: ان الابرار لفی نعیم علی الاراکینظرون تعرف فی وجوههم نضرة النعیم یسقون من ریح مقنن ختامه مسک و فی ذلک فلیتنافس المتنافسون و مزاجه من تسنیم عیناً یشرب بها المقربون (آیات ۲۸-۲۲): ابرار در نعمت جاودان اند. بر پشته های تکیه کنان به مناظر می نگرند. شادابی نعمت را در خرمی چهره های آنان خواهی شناخت. از جامی سر به مهر به آنان می آشامند، و مهر آن از مشک آهوست. جا دارد که در استفاده از این نعمت، از یکدیگر پیش دستی کنند. آمیخته ی آن از تسنیم است. تسنیم چشمه ای است که مهربان الهی از آن می نوشند. به مطلب فوق دوباره توجه فرمایید. درست همان مطلب در این جا بیان شده است.

مقربین از چشمه ی تسنیم می آشامند، ولی مقداری از آن در جام ابرار ریخته می شود و با شراب شربت آنان ممزوج می گردد.

آیه ی هفتم

«یوفون بالنذر و یخافون یوماً کان شره مستطیراً»: عبادالله به نذر خود وفا می کنند و از روزی در هراس اند که شر و سختی آن فراگیر است.

لغت

نذر: تعهد بر کار خوبی که کسی آن را بر خود واجب می کند. مستطیر: منتشر و پراکنده. اسم فاعل از استطار. استطار: الحریق، یعنی دامنه ی آتش سوزی گسترده شد.

تفسیر: ترس از روز قیامت

نکته ی قابل توجه در آیه ی فوق این است که اولیای الهی و بلکه سرآمد آن ها، یعنی اهل بیت رسول اکرم (ص)، از روز قیامت خائف و ترسانند و از مشکلات و شر آن روز هراس دارند. با این که آن ها در مقام عصمت به سر می برند، از وعید الهی در اضطراب اند و به وعده های رحمت او دل خوش دارند. این خود نشان کمال ایمان و یکی از رموز فلاح انسان است. قرآن کریم در این رابطه می فرماید: و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی [نازعات/ ۴۰ و ۴۱]: هر آن کس که از مقام پروردگارش خوف و ترسی داشته باشد و نفس خود را از هوس ها مانع شود، به یقین، بهشت برین جایگاه او خواهد بود.

قرآن کریم از زبان انبیای الهی، ترس از عذاب آخرت را بیان می فرماید^۱ و مهم تر این که به رسول عظیم الشان اسلام دستور می دهد که چنین اعلام نماید: «قُلْ اِنّی اخاف ان عصیت ربّی عذاب یوم عظیم» [انعام/ ۱۵]: به این مشرکان بگو: اگر خدایم را نافرمان شوم، از عذاب آن روز بزرگ برخوردار می ترسم. بنابراین نباید تصور کرد که اولیای الهی از عذاب آخرت ترسی به دل ندارند و یا برای نیل به نعیم ابدی، شوق در دل نمی پروراندند. که اگر چنین بود، نباید درباره ی آنان چنین آیاتی مطرح می شد. حال آن که اغلب آیات سوره ی دهر در وصف نعمت های بهشتی است که در اختیار اهل بیت قرار می گیرد.

نکاتی در این جا قابل توجه اند:

اولاً: در عین ترس از عذاب آخرت و اشتیاق به نعم بهشت، مقربان و اولیاء الهی در عبادت، قرب ذات حق را می جویند.

ثانیاً: جهت عمده ی اشتیاق اولیای الله به بهشت رضوان، در جوار قرب الهی بودن است، و جهت غالب در تنفر از جهنم، دوری از معبود و گرفتار بودن در هم نشینی با دشمنان اوست. چنان که در دعای شریف کمیل بدین گونه بدان اشارت رفته است: «فهبنی یا الهی و سیدی و مولای و ربی صبرت علی عذابک فکیف اصبر علی فراقک و هبنی صبرت علی حر نارک فکیف اصبر عن النظر الی کرامتک...»

ما حصل کلام این که اگر در مقام عرفان و توجه دادن به ذات حق و دل بستگی و محبت بدو، شوق به ثواب الهی و خوف از عذاب او را، بی اهمیت یا کم اهمیت تلقی کنیم، راهی برخلاف قرآن و سنت پوییده ایم.^۲

ادامه دارد...